أعوذ باللَه مِنَ الشّيطان الرّجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللّعنة على أعدائِهم أجمعين إلى يوم الدّين‌

 در مجلس گذشته به مناسبت سوالات و ابهاماتی كه در بعضی از مطالب پیش آمده بود صحبتهایی خدمت رفقا عرض شد و گفتیم كه ملاك در سلوك و حركت به سوی پروردگار عقلانیت است و سالك باید كارهایش را بر اساس عقلانیت انجام بدهد و الا امكان حركت و سلوك برای او وجود ندارد و این مسائلی را كه از سابق الایام مطرح می‌كنند كه راه خدا، راه عشق است و گذشت از مسائل و از مبانی و قوانین و امثال ذالك هست و در این زمینه هم مطالبی، اشعاری و عباراتی شاهد می‌آورند همه اینها براساس توهمات و تخیلات است و بر اساس فرار از تعهد و التزام و مسئولیت است.

 بنده خودم یك وقت در یك مجلس روضه‌ای شركت كرده بودم، در سابق الایام، روز تاسوعایی بود و آن واعظ درباره جریان حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و اینكه ایشان در روز عاشورا چه كارها و از خودگذشتگی‌هایی از خود بروز می‌داد كه اگر سایر افراد بودند چنین كاری نمی‌كردند صحبت می‌كرد و این را از دایره تعقل خارج می‌كرد. از باب نمونه شهادت برادرانش و فرستادن آنها توسط حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به میدان جنگ و كشته شدن آنها و شهید شدن آنها را بیان می‌كرد. چون حضرت ابوالفضل سه برادر تنی داشت و برادران ناتنی‌شان هم كه خب خود ائمه یعنی امام مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام و سایر برادران مانند محمدبن‌حنفیه بودند. ولی آن حضرت برادران خودش را در روز عاشورا جلوتر فرستاد برای مقابله با معاندین، خب این به چه جهت بود؟

 جهات متعددی در این زمینه می‌شود تصور كرد، كه یكی از آنها اقدام بر فدا نمودن نزدیكترین افراد است به پیشگاه امام خود، این یك دلیل و توجیه است و مسائل و چیزهای دیگری هم در این زمینه هست. یا اینكه فرض كنید در جریان ریختن آب در شط فرات و امساك از آب خوردن، خب این ممكن است تصور كنیم كه با مبانی عقلی جور درنمی‌آید! یك شخصی كه تشنه است طبعاً برای بقاء خودش و حیات خودش نیاز به آب دارد و این آب را هم در راه خدمت به امام خودش می‌خواهد مصرف كند و بیاشامد تا اینكه بتواند بهتر و بیشتر از امامش حمایت كند، خب عقل این را می‌گوید، اگر ما باشیم چه می‌كنیم؟ این كار را می‌كنیم دیگر، با آن عقلی كه خدا به ما داده ما به این كار اقدام می‌كنیم مخصوصا با این اوضاع وانفسایی كه تشنگی آنچنان غلبه كرده است كه طاقت و رمق را باقی نگذاشته است. در جریان تشنگی و عطش حضرت سیدالشهداء و

 حضرت ابالفضل و دیگران اصلًا مسائلی مطرح می‌شود و چون انسان به آن مبتلا نشده، دركش برایش مشكل است.

 آن وقت در چنین شرایطی انسان به آب برسد و آن را بیاورد نزدیك دهانش ولی نخورد! خب این دركش برای ما مشكل است و عقل ما یك چنین چیزی را نمی‌پذیرد، و یك چنین چیزی را می‌اندازد روی عالم عشق، عالم فدا شدن، عالم قربانی شدن، عالم خود را نیست پنداشتن و امسال ذالك ولی خب حق مطلب این است كه این عین عقل است، این عین عقل است، یعنی اگر از یك دریچه نگاه كنید، هیچ منافاتی ندارد، منتهی عقل مراتبی دارد، عقل یك بچه و كودك پنج ساله طبعا با عقل یك مرد پنجاه ساله تفاوت می‌كند. آن قضایایی را كه یك كودك پنج ساله می‌تواند توسط عقل كودكانه خود به آنها برسد طبعا خیلی متفاوت است با آن مطالبی كه یك آدم معمولی پنجاه ساله یا چهل ساله به آن می‌رسد.

 همین افراد عادی، حالا كاری به اسلام و غیر اسلام هم نداریم، همین آدم عادی و الا اگر اینطور نباشد اداره یك كارخانه و یك سازمان را كه نمی‌دهند به یك بچه ده ساله، به یك فردی باید داده بشود كه نسبت به مسائل تجربه دارد، توجه كردید؟ این عقل دائما در حال رشد است و به عبارت دیگر از استعداد مرتباً به فعلیت می‌رسد و مرتباً ترقی می‌كند. حالا اگر آن عقل در ترقی خود، مسیر صحیح را بپیماید، رشد او در جنبه تقرب قرار می‌گیرد و این خیلی مسئله، مسئله دقیق و حساسی است كه چطور افراد انسانها از نقطه نظر نتایجی كه در قضایا می‌گیرند با یكدیگر متفاوت درمی‌آیند.

 فرض كنید كه یك صورت مسئله را شما به یك نفر می‌دهید، همین صورت مسئله را به یك نفر دیگر هم می‌دهید این یك نتیجه می‌گیرد، آن یك نتیجه دیگر می‌گیرد، این از كجاست؟ با اینكه هر دو یك صورت مسئله به آنها داده شده، هر دو یك درك از شرایط و تشكل یك مسئله برایشان پیدا شده، این می‌گوید باید این كار را بكنیم، آن می‌گوید باید این كار را بكنیم.

 یا مثلا یك قضیه به محكمه و نزد چند قاضی مختلف برده می‌شود، این می‌گوید راجع به این قضیه باید اعدام كنیم، این یكی می‌گوید باید حبس كنیم، آن یكی می‌گوید اصلًا باید آزاد كنیم، سه جور فرض كنید حكم مختلف! خب این از كجا آمده؟ در حالتی كه پرونده یكی است، و همین پرونده را نگاه می‌كنند.

 این به خاطر كیفیت تشكّل عقلی است ... در حالتی كه خب ممكن است هیچكدام هم از روی قصد و غرض حكم نكنند، آن قضاتی كه در عالم عناد و فلان هستند خب بحث‌شان جداست، راجع به این قضیه صحبت نمی‌شود، ولی قاضی معمولی می‌گوید، این كه تقصیر ندارد، این می‌گوید اصلًا باید اعدام شود، این می‌گوید این تقصیر ندارد، با این شرایط تقصیر ندارد، لذا می‌گویند در این شرایط مجموع عقول در این اینجا باید تحقق پیدا بكند كه از نتیجه آن جمعیت، حكم نزدیكتر و اقرب به واقع برای انسان پیدا بشود. مشاورت‌ها همه بر این اساس است. ما خاب من استشار[[1]](#footnote-1) ضرر نكرد آنكه قضیه را به مشورت گذاشت، در قضایای‌

 مختلف انسان چرا مشورت می‌كند؟ برای آنكه انسان از آن دیدگاه‌های مختلف به آن نتیجه مطلوب و به آن نتیجه‌ای كه نزدیكتر به واقع هست برسد. آن عقلی كه در شرایط صحیح رشد كرده، در شرایط صحیح رشد كرده و در تحت تربیت صحیح قرار گرفته، ملاحظه می‌شود كه شیوه‌اش، تصرفاتش، كارهایش، بروزاتش، ظهوراتش كاملا با آن عقلی كه در یك جریان خلاف قرار گرفته، در یك بستر خلاف رشد كرده و در یك زمینه عناد رشد كرده، عناد!! توجه كنید در یك زمینه خصومت رشد كرده، صدوهشتاد درجه مختلف و متفاوت است.

 این می‌گوید در این قضیه باید این كار را كرد و آن شخص دیگر درست نقطه مقابل است. چرا؟! آن عقل‌ش در بستر شیطان رشد كرده، لذا اسمش را دیگر عقل نمی‌گذارند، به اصطلاح می‌گویند شیطنت، مكر، حیله، خُدعه، كلك، عقل نیست، هان! یعنی آن رشدی كه این عقل باید بكند و در یك بستر حریت و آزادی بتواند خود را به نتایج بالاتر و به كمال‌های بالاتر برساند اگر در وضعیت نامناسب قرار بگیرد این عقل آن جنبه تدبیر و جنبه اداره‌ای او متحول می‌شود، همان اداره را دارد، همان تدبیر را دارد، ولی تدبیرش در راستای اهداف شیطانی قرار می‌گیرد، اصلا فكر می‌كند، فكر می‌كند، تدبیر می‌كند، ولی تدبیرش می‌رود در مسائل شیطانی، و آن به خاطر این است كه راهی را كه طی كرده است این راه بستر مناسب و یك بستر روحانی نبوده است.

 و ما از این قضیه زیاد مشاهده می‌كنیم، بله زیاد مشاهده می‌كنیم. یك عقل هست كه آن می‌آید و می‌گوید باید آب بخوری، باید آب بخوری كه رفع عطش كنی، قوا در تو زیاد بشود، سلولها تازه بشوند، قدرت پیدا بكنی و بعد از امامت دفاع كنی این یك عقل است و درست هم می‌گوید و درست هم هست.

 در جریان جنگ صفین و كاری كه امیرالمومنین با آن شخص انجام داد خب در آنجا توضیح دادیم كه اگر ما در آنجا بودیم چگونه عمل می‌كردیم؟ اما امیرالمومنین كه از یك عقل برتری برخوردار است آن عقل برتر او، او را به انجام عمل متفاوتی وا می‌دارد. عملی كه تا الان باید انگشت به دهان و در حیرت و در تعجب قرار بگیریم كه چگونه یك فرمانده ارتش با بسیج این افراد وخطابه‌ها و سخنان و تحریك مردم برای از بین بردن جرثومه فسادی به نام معاویه در آن لحظه حساسی كه باید به نتیجه برسد، چون جنگ صفین هیجده ماه طول كشید، هیجده ماه هم كه در اعتدال ربیعی [هوای بهاری‌] نبود، گرمای آنجا گرمای سوزان و تابستان داغ و سوزان من آنجا رفته‌ام و زمستان سرد در یك همچنین شرایطی امیرالمومنین لشكر را در آنجا نگه می‌دارد، چقدر از طرفین كشته می‌شوند، تمام اینها بخاطر این است كه به آن هدف كه عبارت است از بین بردن معاویه دسترسی پیدا كند و بعد هم خب مسلم است كه مقصد و مقصود برقراری حكومت الهی و حكومت اسلام بر طبق مبانی امامت بوده، آن حكومت، خب تمام مقدمات را شما نگاه كنید، همه آنها انسان را سوق‌

 می‌دهد به اینكه وقتی در یك چنین موقعیت استثنایی و غیر قابل تكرار وقتی این فرمانده می‌رسد مسئله را باید تمام كند دیگر، بازاریش این است دیگر، چُرتكه بازاریش این است دیگر، وقتی می‌رسد به اینجا بایستی تمام كند.

 ولی شما نگاه می‌كنید با برگرداندن سر، وقتی به آن عمروعاص می‌رسد و و صرف نظر كردن از كشتن او تمام آن برنامه‌های این هجده ماه می‌رود روی هوا، همه آن خطابه‌ها، همه آن دعوت‌ها، همه آن نامه‌ها، همه آن بسیج‌ها، نمی‌دانم شبهای لیلة الحریر ... اوه اوه اوه چه شبها كه چه اوضاع و فلان و ... همه این نقشه‌ها می‌رود روی هوا! خب این چه می‌شود قضیه؟! ما نمی‌توانیم درك كنیم، هَنگ می‌كنیم، این چه وضعی است؟ این چه داستانی است؟ این چه جوری می‌شود كه جور در بیاید؟ و این یكی دوتا نیست. هان! هر روزِ ائمه یكی از این مسائل بوده، هر روزِ اولیای خدا یكی از این مطالب بوده است.

 بنده خودم شاهد بودم، بنده خودم در زندگی و حیات مرحوم آقا هر روز یكی از این مسائل را می‌دیدم كه فقط با این معیار می‌توانستم حكم به صحت آن بكنم و الا باعقل خودمان جور در نمی‌آمد. و این هم بر همان اساس حركت می‌كند دیگر، میزان دستش است، معیار دستش است، آن شاقول تشخیص باطل و حق در اختیارش است كه از این محور حركت نكند و به این طرف و آن طرف نرود و از این قبیل.

 خب این می‌شود عقل برتر، اگر ما در آنجا بودیم و این شخص را به قتل می‌رساندیم همه می‌گفتند كار خوبی كرده‌ای و باید هم انجام می‌دادی، این یك درجه از عقل است، اما یك درجه بالاتر آن دیگر مخصوص آن كسانی است كه عقل‌شان مستنیر به آن انوار تجرد و توحید شده است و قضیه به آنجا وصل شده و به آنجاها كشیده شده است. حضرت ابالفضل العباس اگر در آن شریعه فرات آب می‌خورد باخته بود و تمام بود، تمام بود، چرا؟ چون حضرت ابالفضل از آن عقل عبور كرده، از آن عقلی كه مربوط به ماست رد شده و بالاتر رفته و مجردتر شده و در آن مرتبه عقل بین خود و بین مولای خود دیگر فرقی نمی‌بیند، می‌گوید آن كه تشنه است پس من هم باید تشنه باشم، هر وقت او آب خورد من هم می‌خورم، تازه هر وقت او آب خورد معلوم نیست ما بخوریم، فعلًا، خب آن در یك درجه دیگر است، ولی این كه الان او تشنه باشد من بیایم آب بخورم و دفاع بكنم، این چه دفاعی است؟ من صد سال این دفاع را نخواستم كه آن حالت عطش و تعب و التهاب امام را حس كنم و من دلم بیاید كه من سیراب باشم، این چه سیراب شدنی است؟ این چه سیراب شدنی است كه من بخواهم بروم دفاع كنم؟ خب نخواستم این دفاع را، نمی‌تواند، اصلا دهانش نمی‌تواند این آب و جرعه را فرو ببرد در حالتی كه دارد آن التهاب مولای خودش را حس می‌كند، دعا كنیم برایمان پیدا بشود تا یك خرده بفهمیم خدا به آنها چه داده، یك خرده‌اش را بفهمیم! آن حقایقی را كه خدا قسمت آنها كرده، آن مسائلی را كه خدا قسمت آنها كرده، آدم تا حدودی بفهمد كه بله بی‌خود آن درجات را به یكی نمی‌دهند، خیال كردید همینطوری بی‌خود به یكی همین‌طور ابالفضل العباس می‌گویند؟ به یكی قمربنی‌هاشم می‌گویند؟ به یكی علی اكبر می‌گویند؟

 ... ای حسین اگر تو یك علی اكبر دادی ما هزاران علی اكبر دادیم!!

 مگر سیراب شیردان است جان من؟!! مگر خربزه و هندوانه است؟!!

 اینها این بودند، علی اكبر را اگر بروید همه دنیا را بگردید اگر یك مویش را پیدا كردید، اگر یك سرسوزن از آن مقام و مرتبه قمربنی‌هاشم را شما در سماوات و ارضیین پیدا كردید، این حرفها چیه؟ همین‌طوری دهان باز می شود و هر تعبیر و سخنی هست از آن دهان بیرون می‌آید، توجه می‌فرمایید؟ آن مرتبه عقلی كه حضرت ابالفضل در آن مرتبه عقلانیت قرار گرفته آن مرتبه عقلانیت مانع می‌شود از اینكه حضرت آب بنوشد، اصلًا دفاع یعنی چه؟ حمایت یعنی چه؟" اصلا نمی‌توانم، من نمی‌توانم حالی در خود بوجود بیاورم و احساس راحتی كنم در حالتی‌كه مولای من دارد در التهاب به سر می‌برد، دارد در تعب به سر می‌برد" این كجا و آن ادراكات و عقلانیت‌های ظاهری و عادی كجا؟ اگر بستر بستر صحیح باشد انسان به این عقلانیت می‌رسد، توجه كردید؟ انسان می‌رسد به آن مرتبه از عقلانیتی كه آن عقلانیت راه را به او نشان می‌دهد، در دو راهی‌ها در موارد شك، در موارد شبهه، در تمام اینها می‌آید راه را نشان می‌دهد و مسیر صحیح را انتخاب می‌كند و آنچه كه باید و به صلاح هست را انجام می‌دهد.

 راه خدا همین است، راه خدا همین است، انسان باید در راهش، در كارش، در امورش، در ارتباطها همیشه آن راه و مسیری كه برای او نزدیكترین راه از بین راه‌های متصور است آن راه را باید انتخاب كند. ممكن است یك شخص در یك شرایطی باشد كه چاره‌ای نداشته باشد كه این مسیر را انتخاب كند، ولی وقتی كه شرایط او تغییر كرد طبعاً نباید به این عمل كند بلكه باید به یك شرایط دیگری عمل كند چون از این شرایط گذشته است، صورت مسئله عوض شده، وضعیت تغییر پیدا كرده است.

 درباره كیفیت مسائل و مصارف در جلسه قبل عرض شد كه سالك همیشه باید آن شیوه و آن كاری را كه از نقطه نظر عقلانی، آن كار به تعقل نزدیكتر است آن را اختیار كند و به دنبال اعتبارات و سخن مردم و شعار و این طرف و آن طرف نرود. این كه حالا مردم چه می‌گویند؟ خب بگویند، برای خودشان بگویند، این كه اگر من اینكار را كردم درباره من چه قضاوت می‌كنند؟ ...، كار باید كار درستی باشد، كار صحیح باشد، كار باید كار درستی باشد.

 یكی از دوستان و رفقا تذكری دادند كه پس معیار برای اسراف چیست؟ دركجا اسراف است و در كجا عمل عمل صحیح است؟ معیار همین معیار عقلانیت است، شما در كاری كه دارید انجام می‌دهید یك وقتی به خود نفس عمل نگاه می‌كنید، به خود نفس فعل نگاه می‌كنید، یك وقتی به جنبه‌های دیگرش نگاه می‌كنید، وقتی كه یك ظرف را می‌خرید یك وقتی آن ظرف را برای استفاده می‌خرید، یك وقتی آن ظرف را برای زرق و برق می‌خرید، این می‌شود اسراف.

 یك وقتی ظرف را می‌خرید برای اینكه نشكند و دوام داشته باشد وقتی بچه از دستش می‌افتد این ظرف نشكند تا اینكه شما مجبور بشوید دوباره بخرید، به صحتش نگاه می‌كنید كه چه ماده‌ای باشد كه ضرر نداشته باشد، برای بدن مفید باشد، در این ظروفی كه موجب ضرر هست [مثل ظروف تفلون‌] خب خیلی‌ها می‌گویند كه نباید غذا خورد، نباید در آن غذا پخت كرد و در معرض باشد، و خب الان هم خیلی از این مسائل روشن شده است. خود مرحوم آقا هم در زمان حیات‌شان خیلی‌ها را دعوا هم می‌كردند كه چرا این ظرفها هست؟ چرا در این ظرفها غذا درست می‌كنید؟

 اما یك وقتی نه، انسان می‌خواهد این ظرف را بخرد و علاوه بر آن جنبه مفید بودن و افاده‌ای كه دارد كه خود اصل مسئله مورد نظر است، سراغ چیزهای دیگر هم می‌رود، خب این الان قشنگ‌تر است از آن كه در خانه فلانی است! توجهش به چشم و هم چشمی‌هاست! توجهش به تفاخر و اینهاست و به این گونه موارد نگاه می‌كند، خب البته این می‌شود خارج از آن جنبه عقلانیت، و این خارج شدن از آن جنبه صحت و سلامت و صلابت است. یك وقت انسان به دنبال یك جنسی می‌گردد كه این جنس خراب نباشد، درست باشد، هر روز نیاز به تعمیر نداشته باشد، خب معلوم نیست كه اوضاع چطوری است، یك چیزی را می‌خرد و می‌آورد در منزل، هنوز یك هفته نگذشته باید دنبال تعمیركار برود! و وقت و هزینه صرف كند، بعد هم می‌گویند استاندارد ...،

 اگر یك وقت آدم بیكار است و پول زیادی دارد و هر روز می‌خواهد جنس عوض كند خب برود هر بنجلی كه در سرش می‌زنند برود آن بنجل را بگیرد، یك وقتی نه، منظور از رفتن و گرفتن این است كه فكرش آرام‌تر باشد، آرامشش بیشتر باشد، تضمین بهتری داشته باشد، این می‌شود جنبه عقلانیت. البته همان‌طوری كه عرض كردم شرایط مختلف است یك كسی ممكن است آن شرایط را نداشته باشد، خب دیگر چاره‌ای هم جز آن ندارد، وقتی شرایط تغییر می‌كند خب دلیل ندارد كه شخص بخواهد در همان شرایط قبل باشد. یك وقتی انسان فرض كنید می‌خواهد برود دارو بگیرد خب مسئله دارو و مَركَب و امثال ذالك دیگر با شلوار و زیرپیرهنی فرق می‌كند جان من! كه حالا این‌جور نشد جور دیگر، این به جان مربوط است و به سلامت انسان مربوط است. مگر در همین رسانه‌ها اعلان رسمی نشد كه بسیاری از حوادث و تصادفات كه منجر به قتل می‌شود به خاطر نقص‌ها و ضعف‌هایی است كه در آن ماشین و وسیله حركت است؟! مگر خود افراد و مسئولین نگفتند؟ در حالی كه اگر همان وسیله نقلیه فرق می‌كرد منجر به قتل نمی‌شد، خب حالا بنده باید بیایم این را بگیرم؟ منظور مرحوم آقا این بود؟

 در آن جلسه قبل خود بنده هم عرض كردم و گفتم دلیلی ندارد وقتی كه یك مصنوع واجد استانداردی باشد و این مصنوع داخلی باشد و ساخت داخل باشد انسان برود پولش را بدهد به دول كفر، برای چه چنین كاری را باید انجام بدهد؟ اما وقتی كه یك همچنین تضمینی وجود ندارد، به عنوان قضیه شرطیه عقل سلیم چه حكم می‌كند؟ می‌گوید برو همین وسیله را بگیر؟ خیلی دیوانه‌ای! اگر این را بگیری خیلی دیوانه‌ای، وقتی یك دارویی جنبه حیاتی دارد و برای سلامتی یك شخص جنبه ضرورت و وجوب دارد و این شرایط لازم را در ظرفهای مختلف برای كارایی ندارد كدام عقل سلیمی می‌گوید برو از داروخانه این را بگیر؟! بلكه می‌گوید بلند شو برو خارجی‌اش را بگیر، اگر نتوانستی مسافرت كن برو در یكی از كشورهای خارج آن دارو صحیح را پیدا كن، چون مسئله مسئله جان است، این عقلانیت است و آن سفاهت و بلاهت است و جنون است.

 توجه می‌فرماید؟ بله اگر دارویی باشد كه ساخت كشور باشد وآن استانداردهای لازم را داشته باشد

 حتما انسان باید برود این را بگیرد، شكی در این قضیه نیست، شبهه‌ای در این مطلب نیست، انسان دارو را كه برای قشنگی نمی‌خورد، دارو را كه برای رنگش نمی‌خورد، دارو را برای ماركش نمی‌خورد، بلكه دارو را برای خاصیتش می‌خورد، حال اگر دارو دارویی است كه استاندارد است خب باید برود این را بگیرد، این دیگر مشخص است، مگر چه چیز ما كمتر از بقیه است؟ پس بنابراین ملاك برای اسراف و عدم اسراف توجه و نظر كردن به اصل خود قضیه و فایده‌ای كه دارد یا توجه به آن امور حاشیه‌ای و آنچه كه خارج از خود مصرف و افاده‌ای كه خود آن شی‌ء برای انسان ایجاد می‌كند، دارد.

 منزلی كه شما می‌خواهید درست بكنید شما باید نگاه كنید ببینید این منزل چه اهدافی در پشتش است، نیاز شما با این مسئله چیست؟ یك وقتی شما با دوتا اتاق هم رفع نیازتان می‌شود، نه مهمان آنچنانی دارید، نه مجلس آنچنانی دارید، نه بیا و برویی دارید، نه بچه‌های زیادی دارید، بلكه خودتان هستید و مثلا با یكی دو تا بچه، فرض بكنید كه حالا یك مهمانی هم كه می‌آید و در یك اتاقی می‌رود و بعد هم خیلی مشكلی پیش نمی‌آید، در اینجا دیگر دلیلی ندارد كه آدم برود در یك همچنین شرایطی چهارصد متر زیر بنا بسازد! خب برای چه بسازد؟ هی باید هر روز جارو بكند، هر روز گردگیری كند، هر روز این همه نظافت بكند، برای چه؟ اما یك وقتی نه، فرض كنید فرد در یك موقعیتی است، در یك وضعیتی است، در یك خصوصیتی است، هم از نظر ارتباطات، هم از نظر افراد عائله، خلاصه مسائلی كه هست، خب این نیاز است، نیاز است كسی كه می آید باید جا داشته باشد، لذا هر شخصی باید نگاه كند به آن وضعیت و موقعیت خودش.

 در خصوص ساختمانی كه انسان می‌سازد، ساختمانی كه انسان می‌خواهد بسازد یك وقتی ساختمان اقتضا می‌كند در این خصوص خیلی مسائل زیاد است، الی ماشاء اللَه، در هر جا كه ما دست بگذاریم كه بتنی باشد، وضعیت، زمین، لرزش، حركتها، محاسباتی كه انجام می‌شود، یك وقتی نه فرض كنید كه موقعیت، موقعیتی است كه حالا فرض كنید با تیر آهن و آجر هم می‌شود، حالا آدم بگوید نه من حتما باید بروم و این مخارج را انجام بدهم تا اینكه اینكار را انجام بدهم، آن می‌شود اسراف، این می‌شود عقلانیت. لذا هر چیزی در جای خودش می‌تواند در این معیار قرار بگیرد.

 خب این تتمه مطلبی بود كه راجع به آن صحبت شد و اما مطلبی كه به مناسبت این ایام و لیالی كه در آستانه ماه رجب و همینطور شعبان و رمضان هستیم. اشهر متبركه ثلاثه در بین بزرگان و اهل معرفت بسیار مورد اهتمام و مورد توجه بوده است. مطالبی است كه بزرگان قبل از ورود در ماه رجب به شاگردان خودشان تذكر می‌دادند دأب و دیدن مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هم به همین منوال بوده و بنده تا آنجا كه یادم هست هر سال چه به صورت عمومی و چه به صورت خصوصی چه آن زمان كه در تهران بودند و چه پس از آن كه به مشهد مهاجرت كردند برای افراد و دوستان و اصدقا و رفقای‌شان تذكر می‌دادند.

 مهمترین مطلبی كه بنده در خاطر دارم كه روی آن تكیه می‌كردند مسئله إعمال مراقبه بود. این مسئله را من خیال می‌كنم قبلًا یكی دو مرتبه در جمع رفقا عرض كرده‌ام كه مسئله مراقبه را ما شوخی می‌گیریم و

 خیلی به آن توجه نداریم، از اشتباهات بسیار بزرگی كه ما معمولًا به آن دچار هستیم این است كه ما راه خدا و سیر و سلوك را فقط در انجام اعمال عبادی و ذكر و نماز شب و امثال ذالك بحساب می‌آوریم و این هم از تصورات نفس است. نفس همیشه نسبت به انجام وظایف خودش می‌خواهد سر باز بزند و یك حالت دلخوش‌كنكی برای كارهای خودش دست و پا كند، آن چه را كه باید انجام بدهد از آن فرار كند و آنچه را كه نباید انجام بدهد به یك نحوی برای خود دلیل بیاورد.

 و این قضیه را بنده در زمان مرحوم والد هم می‌دیدم، تصور افراد از ارتباط با مرحوم آقا این بود كه همین كه خدمت ایشان می‌رسند یك طوماری به ایشان داده بشود و ذكر و فكر و ورد و ... آقا این ذكر را بگو و این كار را انجام بده، و سایر جاها هم همینطور و به همین كیفیت و با گفتن اوراد و اذكار تصور بر این است كه شخص مراحلی طی می‌كند و مراتبی پیدا می‌كند. اگر نماز شب هم خب ضمیمه‌اش بشود و اذكار در اسحار دیگر نور علی نور! ولی نسبت به مسائل دیگر، امور دیگر، ارتباطات، مسائل اجتماعی، مسائل شخصی، تفكرات نسبت به یكدیگر، تصورات نسبت به یكدیگر، توهماتی كه برای افراد بوجود می‌آید، ذهنیاتی كه در نفس برای اشخاص شكل می‌گیرد، اصلا نسبت به این قضیه ما به كل غافلیم، در حالی كه عمده مطلب همان‌طوری كه بارها به خود رفقا گفته‌ام به خود مراقبه برمی‌گردد.

 نود درصد سلوك مراقبه است، ده درصدش ذكر است، ده درصدش نماز شب است، ده درصدش اوراد است، آنچه كه نفس را حركت می‌دهد و از عالم بهیمیت و حیوانیت در می‌آورد و از عالم كثرات و تعلقات خارج می‌كند و حقایق توحیدی را برای نفس منكشف می‌كند، مراقبه‌ای است كه در روز انجام می‌دهد، نه اوراد و اذكار. اگر شخص به این مراقبه در روز توجه نكند، در وقتی كه به مغازه می‌رود، وقتی كه به مطب می‌رود، وقتی كه به دفتر می‌رود، وقتی كه به بازار می‌رود، وقتی كه با رفیقش برخورد می‌كند، وقتی كه با همسایه‌اش برخورد می‌كند، بر طبق موازین نباشد، نماز شبی كه می‌خواند هیچ تاثیری نخواهد گذاشت. اذكاری كه می‌گوید هیچ تاثیری نخواهد گذاشت. اورادی كه به آنها مشغول است هیچ موثر نخواهد بود و بلكه خدای ناكرده، خدای ناكرده اثر معكوس می‌گذارد و نفس را می‌بندد و دیگر حق در این كله نمی‌رود كه نمی‌رود.

 حق در این نفس دیگر قرار نمی‌گیرد، انسان می‌شود مثل آن خوارج كه امیرالمومنین بلند می‌شود می‌آید جلوی آن افراد در جنگ نهروان و صحبت می‌كند و خطابه می‌خواند و مطلب را بر آنها تمام می‌كند و احتجاج می‌كند و دلیل را بر آنها تمام می‌كند و راه را برآنها می‌بندد و البته هشت هزار نفر برمی‌گردند، و آن هشت هزار نفری بودند كه هنوز روزنه‌ای در آنها باقی مانده بود، ولی چهار هزار نفر می‌ایستند، اینها می‌گویند الا و باللَه باید همین باشد، و آنها كسانی هستند كه قرآن می‌خواندند، شب تا به صبح قرآن می‌خواندند، نماز سب می خواندند، ولی نفس بسته است، نفس جامد است، سنگ است، آجر است، آجری كه خوب هم پخته شده و حسابی هم آب خورده و به هیچ وجه هم دیگر شكسته نمی‌شود. این نفس بسته می‌شود، نفس طلوع می‌كند، از خدا می‌گوید ولی این خدا، خدای نفس اوست، این شیطان است به اسم خدا، دفاع از خدا می‌كند ولی دفاع از نفسش دارد می‌كند، از عرفان دفاع می‌كند خیال كرده از عرفان ... بدبخت و بیچاره آن عرفان و توحیدی كه اینها بیایند مدافعش باشند.

 یك وقت من داشتم نگاه می‌كردم به یك بنده خدایی كه رفته بود در حافظیه و پشت به حافظ داشت حافظ شناسی می‌گفت! گفتم بیچاره حافظ كه چه كسانی باید بیایند و حافظ را درس بدهند، گفتم لابد حافظ می‌گوید این آمده اینجا من كجا باید بروم؟ بلند بشوم كجا بروم؟ آدم به روزگاری می‌افتد كه باید بیایند حافظ را ... بله دیگر زیادی پایمان را از گلیم‌مان جلو نگذاریم كه صلاح نیست!!

 از خدا می‌آید دفاع كند، كدام خدا؟ راست می‌گویی بدبخت بیا خودت را درست كن، حرف حق را بشنو، از عناد دست بردار، از حقه بازی دست بردار، از كلك و دروغ دست بردار، از انكار دست بردار، چه عرفانی؟ چه توحیدی بیچاره؟ چه عرفانی؟

 خوارج شرب خمر نمی‌كردند، قرآن حمایل می‌كردند، ولی همان قرآن روز قیامت تبدیل می‌شود به گلوله آتش و روی سرشان می‌آید، همین قرآنی كه گردن گذاشتند، چرا؟ چون دارد قرآن را در نفس خودش خرج می‌كند، قرآن را در نفسانیات خودش دارد مصرف می‌كند، نه اینكه بخواهد عمل به قرآن كند، قرآن را دارد فدای خودش می‌كند، خودش را فدای قرآن نمی‌كند، مراقبه یعنی این. حالا هی بیا و دم از خدا بزن، كاری كه ندارد، نوار هم بگذار بچرخد، این قدر می‌گوید، بیشتر از تو، در یك ربات یكی از این چیزها [سی دی های قرآن‌] را بگذار درونش، هرچه بخواهی برایت قرآن می‌خواند، نهج البلاغه صحیفه سجادیه، می‌خواند، صحبت هم می‌كند، ولی چقدر می‌فهمد؟! هیچ! چون سیم است، یك مشت سیم و مفتول و پلاستیك، همین، بیش از این نیست، بیش از این فهم ندارد.

 آنچه كه باعث می‌شود انسان جلو برود، پشت حق ایستادن است نه مقابل حق، نه انكار كردن خورشید در روز، توجه می‌كنید؟ خدا می‌آورد یكی یكی اینها را جلو: كلك حقه باز، تو داری دم از خدا می‌زنی، این است؟ تو داری دم از عرفان می‌زنی؟ همه جا حقه بازی با عرفان هم حقه بازی؟ هان؟! این حرفهایی كه بنده دارم می‌زنم این حرفها، حرفهای خودم نیست هان، مطالبی هست كه بنده در طول سالیان سال در ارتباط با بزرگان شنیده‌ام و لمس كرده‌ام، در حركت آنها، در رفتار آنها، در زندگی آنها، مشاهده كردم و آمدم برای افرادی كه می‌خواهند حركت كنند، می‌خواهند به دنبال درمان باشند، نه اینكه با مسئله شعاری برخورد كنند، هیئتی برخورد كنند، برای آنها می‌خواهم بیان كنم، كاری به كس دیگر نداریم.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در زمان گذشته یك كتابی نوشته بودند، افراد از این‌طرف و آن‌طرف هی پیغام و پسغام هم به خود ایشان هم به ما كه این كتاب به صلاح نیست، به صلاح نیست، یك روز با ایشان داشتیم می‌رفتیم بیمارستان كه چشم‌شان را معاینه كنند، و صحبت شد گفتند:" آقا سید محسن من كه این كتاب را برای اینها ننوشته‌ام! من نوشته‌ام برای افرادی كه بفهمند، نه برای افرادی كه توی گوش و چشم‌شان را بگیرند كه نه چیزی در گوش‌شان برود و نه چشم‌شان به مطلبی بیفتد" خیلی حرف، حرف دقیقی است، گفتند من كه برای اینها اصلا ننوشته‌ام، اینها كسانی هستند كه می‌آیند و اعتراض می‌كنند و در همان موقع در بعضی از

 مجلات هم بر علیه مطالب ایشان می‌نوشتند كه" ایشان خودش را مطرح كرده" خب مطرح كرده كه كرده، حرفش دروغ است بیا بگو اینجا دروغ است، شعار چرا می‌دهی؟ هان؟ چرا پا روی حق می‌گذاری؟" این آقا خودش را مطرح كرده، خودش بالاتر آورده" شاید هم بالاتر باشد، از خیلی‌ها هم شاید بالاتر باشد، مگر وحی آمده كه فقط یك نفر باید از همه بالاتر باشد؟! كی گفته؟ شعاری برخورد كردن این شیوه آدمهای عجزه، بدبخت و بیچاره است.

 حرف دروغ است بگو آقا این حرف دروغ است، این حرف راست است، تمام شد و الا خود خدا هم برای آدم پیش می‌آورد، بعد ایشان این را فرمودند:" تو خیال نكن این مطالب فقط برای مسلمین و شیعیان و اینهاست، نه، این حرفها را ما برای یهود و نصاری و هر كسی كه در دنیا همین قدر وجدانی از او باقی مانده باشد، فطرتی از او باقی مانده باشد، پوششی روی فطرت خودش نیانداخته باشد، ما برای او داریم می‌نویسیم، چه مسلمان باشد، چه یهود باشد، چه نصارانی باشد، چه هر كسی دیگری باشد، چه فرقی می‌كند، هركس دیگری باشد، ما داریم برای او می‌نویسیم"

 به شعار نیست، ببینید به اینكه ما شیعه علی هستیم، به اینكه عمامه به سرمان است، به اینكه مكتب ... به این حرفها نیست آقا جان، تا چه حد به حق ملتزم هستی؟ تا چه حد به دنبال حق هستی؟ این مسئله است،" ما این قدر زمان مرحوم آقا را درك كردیم!!" بدبخت بیست وسه سال زمان پیغمبر را درك كردند و رفتند گوساله پرست شدند، دو سال زمان آقا را درك كرده،" ما دوسال زمان مرحوم آقا را درك كردیم!" ما دو سال درك كردیم، بیست وسه سال پیغمبر، پیغمبر با آن ید بیضا و فلان را درك كردند و بعد از وفات پیغمبر كجا رفتند؟ سقیفه بنی ساعده پیدایشان شد، حالا دوسال زمان آقا را درك كرده دیگر نمی‌شود نگاهش كرد.

 همه اینها خیالات است، همه اینها اوهام است، همه اینها تخیلات است، نه من كه فرزند ایشان هستم و مدعی‌ام كه اطلاعات بنده از همه نسبت به ایشان بیشتر است راه به جایی می‌برم مگر اینكه همین راه را بروم و نه هر كس دیگری كه حالا یا با آن بزرگ بودند یا نبودند. مهم این است كه بدانند و بروند، مثال زدم در جلسه گذشته كه راه چیست و چاه چیست، چشم‌مان را نباید ببیندیم، مطالبی را هم كه بنده نقل می‌كنم در این جلسات این هم برای هر كسی نیست، برای كسی است كه به جای گچ و سیمان در این سر مباركش مغز و سلول مغزی باشد، برای آنها بنده دارم می‌گویم، اما یك كسی نه برمی‌دارد در كله مباركش به جای مغز از گچ پر می‌كند، آهك می‌گذارد، سمنت می‌گذارد و سیمان می‌گذارد بنده صحبت‌هایم با آنها نیست، هیچ مخاطب بنده آنها نیستند، مخاطب بنده افرادی هستند كه به دنبال درد هستند، درد، اینها مخاطب‌های ما هستند، لذا خودمان را هم اذیت نمی‌كنیم، حرفها و مطالب این‌طرف و آن‌طرف هم نقل بشود، كیف می‌كنیم، بلكه اگر یك مدت چیزی نشنویم خمار هم می‌شویم. (مزاح)

 مرحوم آقا می‌فرمودند ما مطالب را برای كسانی می‌گوییم كه بخواهند عبارتشان این بود:" پنبه را از توی گوش‌شان دربیاورند نه اینكه پنبه را در گوش‌شان بكنند، اصلا مخاطب ما آنها نیستند" ایشان می‌فرمودند:" مخاطب ما اینها نیستند، حالا هرچه می‌خواهند ایراد بگیرند، بگیرند، اصلا من برای تو ننوشتم كه داری ایراد می‌گیری، ما برای كسان دیگری داریم می‌نویسم"

 خب این مسئله، مسئله مراقبه است، پس رفقا باید توجه داشته باشند كه در ماه رجب مسئله مهم مسئله مراقبه است البته دستوراتی در این زمینه هست، همان دستورات مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه كه ایشان این دستورات را داده‌اند و از آنجایی كه دیگر وقت گذشته و بیش از این هم بنده مجاز به اطاله مطلب نیستم به خواست خدا تتمه صحبت را اگر خدا توفیق بدهد برای جلسه بعد، راجع به خصوصیات ماه رجب و توجه بیشتر نسبت به ماه رجب و همین‌طور شعبان و رمضان ان شاء اللَه قرار می‌دهیم‌

 اللَهم صل علی محمد وآل محمد

1. ١- قال النبى صلى الله عليه و اله" ما خاب من استخار و لاندم من استشار" نااميد نشد كسي كه طلب خير از خدا كرد و پشيمان نشد كسي كه در كار مشورت كرد. در حديث شماره ٢٥٠٩ نهج الفصاحه نيز آمده است" لاندم من استشار و لا افتقر من اقتصد" هر كه مشورت كند پشيمان نشود و هر كه ميانه روى كند فقير نگردد. [↑](#footnote-ref-1)